

خیلی زیاد، اما همیشه ناکافی

چگونه خانواده من

خطرناک‌ترین مرد جهان را پدید آورد

مری ترامپ

ترجمه

محمد خجسته



مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس: ۱۳۵۲

فهرست

- یادداشت نویسنده ۹
- پیشگفتار ۱۱
- بخش اول: ظلم و ستم موضوع اصلی است ۳۵
- فصل اول: عمارت ۳۷
- فصل دوم: پسر اول ۶۱
- فصل سوم: من بزرگ‌ترینم ۷۱
- فصل چهارم: انتظار پرواز ۸۹
- بخش دوم: محله‌های فقیرنشین ۱۰۱
- فصل پنجم: به گل نشسته ۱۰۳
- فصل ششم: بازی برد و باخت ۱۱۵
- فصل هفتم: خطوط موازی ۱۲۵
- فصل هشتم: سرعت گریز ۱۴۹

۱۷۹.....	بخش سوم: دود و آینه.....
۱۸۱.....	فصل نهم: هنررهایی.....
۲۰۹.....	فصل دهم: شب یک باره فرانمی رسد.....
۲۲۵.....	فصل یازدهم: تنها واحد دادوستد.....
۲۳۵.....	فصل دوازدهم: سرنگونی.....
۲۴۱.....	بخش چهارم: بدترین سرمایه گذاری انجام شده.....
۲۴۳.....	فصل سیزدهم: سیاست امری شخصی است.....
۲۶۱.....	فصل چهاردهم: خدمتگزار مردمی در عرصه مسکن سازی عمومی.....
۲۷۳.....	کلام آخر: حلقه دهم.....
۲۷۹.....	سپاسگزاری.....

فصل اول: عمارت

«بابا، مامان دارد خونریزی می‌کند.»

آنها کمتر از یک سال بود که در عمارت پدر بزرگ و مادر بزرگم که به این نام شناخته شده بود زندگی می‌کردند و هنوز هم، به خصوص در نیمه‌های شب، حس ناآشنایی داشت، و زمانی که مرین دوازده ساله، مادرش را در حالی دید که بیهوش در یکی از حمام‌های طبقه بالا روی زمین افتاده بود (حمام اصلی نبود، اما حمامی بود که او و خواهرش از آن استفاده می‌کردند)، از خود بیخود شد. همه حمام را خون گرفته بود. ترس و وحشت مرین آنقدر زیاد بود که برخلاف عادت مزاحم استراحت پدرش شد و به آن طرف خانه دوید تا او را بیدار کند.

فرد از خواب بیدار شد و به سرعت به سالن رفت و همسرش را دید که هیچ جوابی نمی‌داد. در حالی که مرین پشت سرش ایستاده بود، به سرعت به اتاق خوابش رفت تا تلفن بزند.

فرد که مردی قدرتمند و پرنفوذ در بیمارستان جامائیکا بود، بلافاصله با شخصی تماس گرفت تا یک آمبولانس به عمارت بفرستد و مطمئن شود که

هنگام رسیدن به اورژانس، بهترین پزشکان منتظر آنها هستند. فرد شرایط را به بهترین نحوی که می‌توانست، به فرد آن طرف خط توضیح داد. مرین شنید که می‌گوید «قاعدگی»، واژه ناآشنایی که تا به حال از دهان پدرش نشنیده بود.

مدت کوتاهی پس از ورود مری به بیمارستان، دکترها فهمیدند که او دچار عوارض جدی پس از زایمان شده که ۹ ماه پیش، بعد از تولد رابرت اتفاق افتاده و آن را تشخیص نداده‌اند، بنابراین بلافاصله تحت عمل جراحی هیستریکتومی اورژانسی قرار گرفت. عمل جراحی به عفونت شکمی منجر شد و سپس عوارض دیگری به وجود آمد.

فرد از جای همیشگی‌اش پشت میز تلفن در کتابخانه، خیلی کوتاه با یکی از دکترهای مری صحبت کرد و بعد از قطع کردن تلفن، با مرین تماس گرفت و از او خواست به او ملحق شود.

به دخترش گفت:

«گفتند مادرت امشب مرخص نخواهد شد.»

کمی بعد که می‌خواست به بیمارستان نزد همسرش برود، به مرین گفت: «فردا به مدرسه برو. اگر چیزی تغییر کرد با تو تماس خواهم گرفت.»

او معنی این حرف پدرش را می‌دانست، اگر مادرت بمیرد با تو تماس خواهم گرفت.

مرین تمام شب را گریه‌کنان و تنها در اتاقش سپری کرد، درحالی‌که خواهر و برادرهای کوچک‌ترش در تختخواب‌های خود خوابیده بودند و نمی‌دانستند چه فاجعه‌ای رخ داده است. فردای آن روز، با ترس و وحشت فراوان به مدرسه رفت. دکتر جیمز دیکسون، رئیس مدرسه خصوصی هیو فورست که وقتی پدر مرین عضو هیئت مدیره آن شد، مرین را در این مدرسه ثبت‌نام کرد، از سالن مطالعه به نزد او آمد و گفت:

«به دفتر من برو و تلفن را جواب بده.»

مرین مطمئن شده بود که مادرش مرده است. قدم زدن تا دفتر مدیر مدرسه مثل قدم زدن تا چوبه دار بود. تمام چیزی که یک دختر دوازده ساله می‌توانست به آن فکر کند این بود که قرار است او مادر چهار فرزند باشد.

وقتی تلفن را برداشت، پدرش فقط گفت:

«حالش دارد بهتر می‌شود.»

دو جراحی دیگر در طول هفته بعد روی مری انجام شد، و هر دو موفقیت آمیز بودند. نفوذ فرد در بیمارستان باعث شد همسرش از پزشکان و مراقبت‌های بسیار خوبی برخوردار باشد و احتمالاً زندگی مری را نجات داد. اما راه درازی تا بهبودی کامل در پیش داشت.

برای شش ماه آینده، مری مدام در حال رفت و آمد به بیمارستان بود. عوارض درازمدت بیماری بسیار جدی بود. او در نهایت به دلیل از دست دادن ناگهانی استروژن دچار پوکی استخوان شدید شد و همچنین مجبور شد تخمدان‌هایش را همراه با رحمش بردارد که آن زمان عمل جراحی رایج اما غیرضروری بود. در نتیجه، او همیشه از شکستگی‌های خودبه‌خود استخوان‌های نازکش درد می‌کشید.

اگر خوش‌شانس باشیم، مثل نوزادان و کودکان نوپا، حداقل پدر یا مادری داریم که از لحاظ عاطفی متعادل بوده و مدام نیازهای ما را محقق ساخته و به تمایل مهرورزانه ما پاسخ می‌داد. نگهداری و آسایش، شناخت احساسات و آرامش ما در زمان ناراحتی، همگی برای رشد سالم کودکان از اهمیت بسیاری برخوردار است. این نوع توجه، نوعی حس ایمنی و امنیت به وجود می‌آورد که در نهایت ما را قادر می‌سازد بدون وحشت یا اضطراب غیرقابل کنترل بتوانیم دنیای اطراف خود را کشف کنیم، زیرا می‌دانیم که می‌توانیم روی حمایت حداقل یکی از والدینمان حساب کنیم.